



مجله علمی زبان و ادبیات فارسی

سال سوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۹۹

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بررسی زبانی مونس العشاق سهروردی و عربشاه یزدی از رهگذر بینامتنیت ژنت

دکتر خدابخش اسداللهی^۱

محمد شهبازی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۴/۰۵

چکیده

شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) از بزرگ‌ترین حکمای فلسفه و عارفان قرن ششم است که رسایل رمزی او تأثیر گسترده‌ای بر نویسندگان و شاعران بعد از خود، گذاشته است بطوری که عمادالدین عربشاه یزدی از شاعران قرن هشتم با تأثیرپذیری از رساله *مونس‌العشاق* (فی حقیقه‌العشق) سهروردی، منظومه‌ای با همین عنوان سروده است که در واژگان، ترکیبات، جمله، ساختار نحوی و آوایی مشترکات فراوانی دارند. هدف ما در اینجا بررسی زبانی *مونس‌العشاق* منظوم و منشور براساس بینامتنیت ژنت است که در بخش‌های جداگانه به هر یک از موارد یاد شده پرداخته و از هر کدام چند نمونه شاهد آورده‌ایم و مابقی نمونه‌ها را در جدول با مشخص کردن صفحات در هر دو *مونس‌العشاق* و بیت مورد نظر مشخص کرده‌ایم. به لحاظ وجود زیرشاخه‌های بینامتنیت ژنت در هر دو *مونس‌العشاق* سعی نمودیم تا بر اساس نظریه ژنت به بررسی بپردازیم. دستاور ما در این پژوهش اثبات تبعیت عربشاه یزدی از تفکر و واژگان ابتکاری سهروردی است که تنها از رهگذر بینامتنیت ژنت قابل بررسی است. این دو اثر با وجود اشتراک فراوان، چند وجه افتراق نیز دارند که در متن مقاله به آنها نیز اشاره نموده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: مونس‌العشاق سهروردی، عربشاه یزدی، فی حقیقه‌العشق، ساختار نحوی.

۱. دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. kh.asadollahi@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.



مقدمه

شهاب‌الدین سهروردی (ابوالفتح یحیی بن حبش) به سال ۵۴۹ هجری در سهرورد زنجان ولادت یافت و در سال ۵۸۷ هجری در حلب به فرمان صلاح‌الدین ایوبی کشته شد. او را با عناوین شیخ اشراق و شهید و المقتول می‌خوانند (صفا، ۳، ۱۳۵۰: ۴۸). شجره‌نامه یا سلسله روحانی که شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی برای مسیر اندیشه حکمت ایران باستان در دوران بعد از اسلام در ایران ذکر کرده بسیار پر معنی و عمیق و بلیغ است به عقیده او از طرفی خمیرمایه جاوید از حکیمان باستان یونان (حکیمان قبل از سقراط، فیثاغوریان، افلاطونیان) به صوفیانی چون ذوالنون مصری و سهل تستری رسیده، از طرف دیگر (مایه‌ی) حکمت ایران باستان از طریق صوفیانی مانند ابویزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی منتقل گردیده و این دو جریان حکمت و خرد در تصوف اشراق به هم پیوسته است (حقیقت، ۱۳۷۰: ۴۵).

شیخ اشراق چندین رساله به زبان عربی و فارسی دارد که این رسایل به صورت رمزی و نمادی نوشته شده است و اکثراً از زبان گفت‌وگویی و لحن عامیانه‌ی مربوط به قرن ششم بهره برده است؛ که هدف ما در این مقاله، رساله‌ی مونس العشاق سهروردی است که در یک دیدگاه کلی می‌توان آن را تفسیر سوره مبارکه یوسف قلمداد کرد.

سهروردی در این رساله ترکیبات نوینی را به کار بسته است که تنها در رسایل او به چشم می‌خورد و یا در کتبی که از او تأثیر پذیرفته‌اند. یکی از این کتب، منظومه مونس العشاق عربشاه یزدی است. عمادالدین عربشاه یزدی از دانشمندان و شاعران قرن هشتم هجری است که با توجه به ابیات آغازین منظومه مونس العشاق می‌توان دانست که در دوره‌ی مظفریان و عصر شاه یحیی بن مظفر محمد زندگی می‌کرده است.

یا نصرت دین خلاصه عصر	شاهنشاه کامران ابونصر
آن ظل مدید قدس سرمد	یحیی بن مظفر محمد
	(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۵۵)

استاد صفا در معرفی منظومه مونس العشاق عربشاه یزدی می‌نویسد: «منظومه مونس العشاق عمادالدین عربشاه در حدود یک‌هزار بیت است. بروزن لیلی و مجنون نظامی که عربشاه به نام شاه یحیی بن مظفر محمد، ساخته است. این منظومه، نقلی است از رساله‌ی فارسی شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی معروف به مقتول و به شیخ اشراق درباره عشق و کیفیت حدوث و مبادی و مراحل آن به طریق رمز و اشاره، و عربشاه آن را با مهارتی بسیار و در کلامی استادانه و ممتاز و با آرایش‌های شاعرانه مقرون به



ذوق و طبعاً با بعضی شاخ و برگ‌ها که همیشه در نقل از نثر به نظم در کار می‌آید، به نظم آورد و گفته است که در اواسط برج عقرب سال ۷۸۱ هجری به پایان برده است» (صفا، ۳/۲، ۱۳۶۹: ۴-۱۰۹۳).

بینامتنیت یعنی رابطه حضور مشترک بین دو یا چند متن، که حضور مؤثر یک متن در متن دیگر با استفاده از سرقت ادبی، نقل قول، یا تلمیح صورت می‌گیرد (Genette, 1982: 10). در این دو اثر نیز عربشاه یزدی در نظم خویش از متن نثر *مونس/العشاق* سهروردی از طریق نقل قول و تلمیح استفاده-هایی برده است.

در ادامه مقاله به بررسی هریک از واژگان، ترکیبات، ساختار نحوی، جمله و... مشترک موجود در *مونس/العشاق* منظوم و منشور از رهگذر بینامتنی ژنت می‌پردازیم:

۱. واژگان

تعریفات و توضیحات فراوانی برای کلمه یا واژه در دستور زبان‌ها نوشته شده است که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

هالیدی (زبان‌شناس انگلیسی) می‌نویسد: کلمه یک آحاد دستوری است که از یک یا چند واژک (واحد معنی‌دار) ساخته شده و در ساخت واحد بزرگ‌تر از خود (عبارت، گروه) به کار می‌رود (نوبهار، ۱۳۷۲: ۲۲۱).

لئونارد بلومفید (زبان‌شناس آمریکایی) در کتاب *زبان خود این چنین می‌آورد*:

کلمه کوچک‌ترین فرم آزاد در گفتار است (همان، ۲۲۱).

اما دستور نویسندگان ایرانی بدین‌گونه تعریف می‌کنند که: کلمه به آن واحد زبان‌فارسی گفته می‌شود که از یک واژک یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها، کلمه پایین‌تر از گروه و بالاتر از واژک قرار می‌گیرد (باطنی، ۱۳۹۱: ۱۷۸). استاد محمد جواد شریعت به صورت مؤجز می‌نویسد: کلمه لفظ واحدی است که بالفعل معنی داشته باشد (شریعت، ۱۳۵۰: ۷۴).

۲-۱. حُسن

صفت حسن برای عقل در کلام شیخ اشراق حاکی از بیان تجلی این حقیقت در جمیع مراتب است (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۰: ۱۲).

این واژه به کرات در این رساله‌ی سهروردی به چشم می‌خورد برای نمونه:

«از آن صفت که به شناخت حق تعالی تعلق داشت، حسن پدید آمد» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۶۸).

عربشاه در بیان مناظره عشق و حسن چنین می‌آورد:



زان آتش عشق شد جهان سوز زین گوهر حسن عالم افزود
(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۷۹)

۲-۲. مهر

مهر بیشتر در کنار محبت و مهربانی و عشق آمده است: از آن صفت که به شناخت خود تعلق داشت
عشق پدید آمد که آن را «مهر» خوانند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۶۸).

زان گلشن حسن تازه تر شد زین آتش مهر شعله ور شد
(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۷۹)

۲-۳. اندوه

و از آن صفت که نبود پس نبود تعلق داشت، حزن پدید آمد که آن را «اندوه» خوانند (سهروردی، ۳،
۱۳۵۵: ۲۶۹).

اندوه شد از آن گداز حاصل در پهلوی عشق کرد منزل
(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۷۹)

۲-۴. دهشت

آن حالت است که تن صبر برنتابد و دل به عقل نپردازد و نظر تمییز را نیابد (انصاری، ۱۳۸۲: ۷۱).
«حسن را دید تاج تعزز برسر نهاده و بر تخت وجود آدم قرار گرفته، خواست تا خود را در آنجا گنجانند،
پیشانی‌ش به دیواردهشت افتاد، از پای درآمد» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۰).
عرشاه نیز می‌سراید:

چشمش به جمال شه برافتاد وز دهشت آن زپا در افتاد
(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۱)

۲-۵. ریاضت

ریاضت یا همان چله‌نشینی که عرفا و متصوفان چهل روز در خلوت می‌نشینند و خود را به زحمت و
رنج می‌انداختند تا استعداد وصول به حق را داشته باشند.

سهروردی می‌نویسد: «اکنون که ما را مهجور کردند تدبیر آنست که هر یکی از ما روی بطرفی نهیم و
به حکم ریاضت سفری برآریم» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۲).

باشد که به کثرت ریاضت گردیم معد استفاضت



(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۴)

۲-۶. دهلیز، طلسم

در فصل ششم فی حقیقه / العشق می خوانیم: دروازه دوم دو در دارد، هر دری را دهلیزی است دراز پیچ در پیچ به طلسم کرده...» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۸).

عربشاه نیز هر دو واژه را در یک بیت گنجانده است:

با آن دو طلسم متصل نیز پیچان و طویل یک دو دهلیز

(عربشاه یزدی: ۱۳۷۰: ۹۳)

۲-۷. فتراک

تسمه و دوالی است که از پس و پیش زین اسب آویزند (معین، ۲، ۱۳۷۱: ۲۴۸۴). سهروردی وقتی از بیشه شهرستان وجود آدم صحبت می کند؛ می نویسد: کمنند از فتراک بگشاید و در گردن ایشان اندازد و محکم فرو بندد و هم آنجاشان بیندازد. (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۰). عربشاه یزدی در بیت ۱۴۶۴ می سراید:

باید بگشاد چست و چالاک پیچیده کمنند چین ز فتراک

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۷)

۲-۸. عشقه

همان گیاه پیچک است که ساقه نازکی دارد و بر درخت می پیچد و خشکش می کند. سرآغاز فصل یازدهم این گونه است: عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۷). عربشاه با حسن تعلیلی در بیت:

قتال بود ولی مذاقش چون از عشقه است اشتقاقش

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۶)

واژه «عشقه» را به کار برده است.

۲-۹. ظلّ



از اصطلاحات عرفانی است به مفهوم «شیخ و حقیقت که به منزله قشر و پوست‌اند» (سجادی، ۱۳۷۳: ۴۵۶).

و از این شجره عکسی در عالم کون و فساد است که آن را ظلّ خوانند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۸).

گاهی لقبش بدن، نهی ظلّ گه شکل و گهی طلسم مشکل

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

۱۰-۲. سُرُو

در لغت‌نامه دهخدا/ ذیل این واژه آمده است: مطلق شاخ را گویند، خواه شاخ گاو باشد، خواه گاو میش و شاخ گوسفند و امثال آن (دهخدا، ۱۳۳۹: ۴۹۰).

منظور سهروردی از این سُرُو، طمع و آرزوهای طولانی است: «نفس گاوی است که در این شهر خرابی‌ها می‌کند و او را دو سرو است یکی حرص و یکی امل» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۹۰).

او را دو سرو بسان مذارب از حرص و امل به هر دو مضراب

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۹)

علاوه بر موارد ذکر شده تعداد زیادی از این واژگان مشترک وجود دارد که از توضیح آن چشم‌پوشی کرده و ذیلاً در جدول مشخص می‌کنیم:

ردیف	واژه	صفحه مونس العشاق سهروردی	صفحه مونس العشاق عربشاه	بیت مونس العشاق عربشاه
۱	خلیفه	۲۶۹	۸۰	۱۰۳۴
۲	دلگشا	۲۷۷	۸۱	۱۰۵۹
۳	تسلیم	۲۷۲	۸۴	۱۱۴۹
۴	کنعان و مصر	۲۷۳	۸۵	۱۱۶۱
۵	کرسی	۲۷۹	۹۴	۱۳۹۲
۶	شیر	۲۸۰	۹۷	۱۴۶۰
۷	غسل	۲۸۱	۹۷	۱۴۷۲
۸	جمال و کمال	۲۸۴	۱۰۴	۱۶۴۲
۹	تبرک	۲۹۰	۱۰۹	۱۷۷۵

۲. ترکیب

ترکیب به هم پیوستن دو یا چند کلمه مستقل است که هر یک معنی خاصی دارد و از پیوند آنها کلمه‌ی تازه‌ای حاصل می‌شود. (خانلری، ۱۳۹۵: ۱۵۶) سهروردی از فیلسوفان و عارفان خَلّاقی است که



برای بیان مسائل اشراقی و عرفانی مورد نظرش، به کمک ترکیب‌بندی و واژه‌سازی، نوآوری‌های جدیدی در زبان فارسی پدید آورده است. (هاشمی، ۱۳۹۲: ۲۳۸)

۳-۱. چهار مخالف، چهار طبع

همان چهار عنصر آتش، هوا، آب، خاک که بایکدیگر متفاوتند و هر کدام یک طبیعت اصلی دارند. چون آدم خاکی را علیه الصلواه و السلام را بیافریدند آوازه در ملاء اعلی افتاد که از چهار مخالف خلیفه‌ای را ترتیب دادند... صورتی زیبا پیدا شد، این چهار طبع را که دشمن یکدیگرند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۶۹).

عربشاه یزدی به خاطر تنگنای وزن و قافیه هر دو را در یک بیت این گونه به کار برده است:
از عالم جان برآمد آواز کز چار طبع مختلف باز

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۰)

۳-۲. شش جهت

منظور بالا، پایین، راست، چپ، پیش و پشت.
«به دست این هفت رونده که سرهنگان خاصند بازدارند تا در زندان شش جهت‌شان محبوس گردند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۶۹).

تا کرد شکوه و ابهت‌شان محبوس مضیق شش جهت‌شان

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۰)

۳-۳. زبان حال

زبان حال شگردی ادبی رایج بوده که در عصر سهروردی نیز تا حدودی استفاده می‌شده است و نویسندگان آرای خود را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که گویی این معانی یا حقایق زبان دارند و این سخنان را مانند انسان بیان می‌کنند (پورجوادی، ۱۳۹۲: ۴۳).

سهروردی چنین می‌نویسد: «از جناب حسن آوازی برآمد که کیست. عشق به زبان حال جواب داد که...» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۱).

عشق از هوس مقال با او بگشاد زبان حال با او

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۳)

۳-۴. بیت‌المقدس، صوفی مجرد



عشق هنگامی که خود را می‌خواهد به زلیخا معرفی کند؛ می‌گوید: «من از بیت المقدسم از محله‌ی روح‌آباد از درب حسن‌خانه‌ای در همسایگی حزن دارم، پیشه‌ی من سیاحت است، صوفی مجردم» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵).

مراد از «بیت المقدسم» یعنی از کدورت عالم دنیا پاکم (قاسمی، ۱۳۶۶: ۱۵۱) و صوفی مجرد نیز بنابه نوشته دکتر منصور لاریجانی یعنی بی‌میل و رغبت به هر چیزی جز خدا (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۰: ۳۱)

گفتا که به بیت مقدسم جاست	کان کشور قدسیان یکتاست
در مصر مجردان سیاح	در جامع جان‌فروز ارواح
حسن‌ست نگار گل‌عذارم	حزن‌ست مقیم، در جوارم
صوفی مجردم جهان‌گرد	فارغ ز مکان و از زمان فرد
	(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۸)

۳-۵. نه اشکوب

کنایه از افلاک نه‌گانه است (سجادی، ۱۳۷۳: ۶۷۲).

بدان که بالای این کوشک نه‌اشکوب طاقی است که آن را «شهرستان جان» می‌خوانند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵).

بر قبه منظر نه اشکوب	یعنی که نهم رواق زرکوب
	(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۳-۶. جاوید خرد

وصیت و نصیحتی چند است که هوشنگ پادشاه دوم عالم، فرزند آن خود را - که طهورت دیوبند است و چند دیگر - و پادشاهی که بعد از او آمده‌اند، نموده است (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۵: ۶).

و بر دروازه‌ی آن شهرستان پیری جوان موکل است و نام آن پیر «جاوید خرد» است (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۶).

عرشاه چنین می‌آورد:

جاوید خرد نهاده نامش	گنگ است و فصاحتی تمامش
	(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۳-۷. چهارطاق شش‌طناب: منظور عالم محسوس است که براساس نوشته سهروردی هر کس بخواهد به شهرستان جان برسد، باید «از این چهار طاق شش‌طناب بگسلد» (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۶).



از قصر چهار طاق ارکان
باید بگسست شش طنابش
و ز نه فلک مسطح ایوان
دادن چو کمند پیچ و تابش
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۱)

۳-۸. ربع مسکون بدن انسان مرگب از است از چهار چیز: روح و عضو و خلط و فضا. پس روح ربعی از این چهار باشد و محل روح ربع مسکون عالم صغری بود (قاسمی، ۱۳۶۶: ۱۵۲).
سهروردی در فصل ششم می‌نویسد: و از جانب شمال در آید و ربع مسکون طلب کند. (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۶)

جوید سر راه ربع مسکون
چون آتش تیز کرده گلگون
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۱)

۳-۹. آب زندگانی: اسطوره ادبی است که این آب در ظلمات جاری است و هر که از آن نوشد حیات جاودان یابد این ترکیب معمولاً با خضر و اسکندر در ادب فارسی می‌آید. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی چنین آمده است که شهاب‌الدین سهروردی چشمه زندگی و آب حیات را رمز از وصول به معرفت حقیقی حق دانسته است (سجادی، ۱۳۷۳: ۲). این ترکیب علاوه بر این که در آثار بیشتر نویسندگان و شاعران آمده است: اما سهروردی در شرح دروازه شهرستان جان به گونه‌ی دیگر به رشته تحریر می‌کشد؛ حالی پیر آغاز سلام کند و او را بنوازد و به خویش خواند. و آنجا چشمه‌ای است که آن را آب زندگانی خوانند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۰).

هم آتش تیزم از بدانی
هم چشمه‌ی آب زندگانی
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۹)

۲-۱۰. شجره طیبه: این ترکیب اشاره به آیه‌ی ۲۴ از سوره‌ی مبارکه ابراهیم دارد که می‌فرماید: «آیا ندیدی که چگونه خدا کلمه‌ی طیبه‌ای را مانند درخت پاک و پاکیزه‌ای که اصل آن در اعماق زمین ثابت است و شاخه آن در آسمان است، مثل می‌زند؟» (ابراهیم/ ۲۴)
سهروردی نیز با بهره‌گیری از این آیه شریفه می‌نویسد: پس حبّه‌القلب که آن را «کلمه طیبه» خوانند و شجره طیبه شود (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۸).

هم شجره طیبه‌ست نامش
هم طوبی جان فزا غلامش
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۷)



در این بخش به دلیل انگشت شمار بودن واژگان مشترک و محدودیت صفحات مقاله از جدول چشم‌پوشی می‌کنیم.

۳. ساخت نحوی

نحو دانشی است که «حالات‌های کلمات هنگام ترکیب را به ما می‌آموزد» (شرتونی، ۱، ۱۳۹۱: ۷۵). سهروردی بنا به موقعیت زمانی خود از دو سبک سامانی و سلجوقی (غزنوی) بهره جسته است به گونه‌ای که می‌توان ساختار نحوی او را در مونس العشاق به دو دسته طبقه‌بندی کرد. هر چند این ساختارها به ضرورت وزن و قافیه و بالاتر از آن متفاوت بودن سبک‌ها، در مونس العشاق عربشاه یزدی چندان به چشم نمی‌خورد. این نوع بینامتنیت در زیر شاخه‌ای از بینامتنیت ضمنی و غیر صریح ژنت جای می‌گیرد.

۱-۴. حذف به قرینه

از مختصات سبک سلجوقی است که از جمله‌ای به قرینه فعل دیگری که در همان جمله یا در جمله معطوف‌علیه است و قاعده این است که فعل را در قرینه اول یا در جمله اول ذکر کند و در جمله متعاطفه آن حذف کند (بهار، ۲، ۱۳۸۹: ۷۳). بر این اساس جایگاه فعل نیز تغییر می‌یافت. این روش در بیشتر آثار عرفانی از جمله تذکره الاولیاء، کشف‌المحجوب و ... دیده می‌شود.

- به هر منظری گذری و در هر خوش پسری نظری می‌کرد (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۴).

اما عربشاه یزدی بدون هیچ حذف فعلی، می‌آورد:

از هر طرفی گذر همی کرد در خوش پسران نظر همی کرد

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۷)

- ای صد هزار جان گرامی فدای تو: (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵). فعل دعایی «باد» از آخر جمله به قرینه معنوی حذف گردیده که «ای صد هزار جان گرامی فدای تو باد» بوده است.

در مونس العشاق منظوم نیز این حذف به چشم می‌خورد:

کسای آب رخم ز خاک پایت صد جان عزیز من فدایت

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۸)

- با رویی دارد از عزت و خندقی دارد از عظمت (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵). نظر به دستور زبان فارسی «فعل معمولاً در آخر جمله می‌آید و برخلاف کلمه‌های دیگر صرف می‌شود» (انوری، احمدی-گیوی، ۱، ۱۳۸۳: ۱۰).

با این توضیح می‌توان این گونه نوشت: با رویی از عزت دارد و خندقی از عظمت دارد.



عربشاه جمله فوق را به صورت متفاوتی به نظم کشیده است:

گردش ز صفای کبریا حور خندق ز جلال و روشن از نور
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

- چابکی جلد اما پلید: (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۶). فعل «است» به قرینه معنوی در هر دو جایگاه حذف شده است: چابکی جلد است اما پلید است.

عربشاه با پرو بال دادن و ادبی کردن جمله به این صورت می‌سراید:
ذهنش نه فطن بلید و الکن طبعش نه ذهن کدود و کودن
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۱)

- یکی آنچه سر جوش و لطیف‌تر است جدا می‌کند: (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۱) بعد از واژه «سرجوش» فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است که صحیح آن «یکی آنچه سر جوش است و لطیف‌تر است جدا می‌کند» است.

کو ممسک هر طعام گردد تا پختن او تمام گردد
پس هر چه ز پخته‌ها لطیف است اجزای خلاصه شریف است
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۶)

- به گوشه چشم اشارت کرد به حزن: (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۴). جایگاه فعل در این جمله تغییر یافته است که می‌بایست فعل مرکب «اشارت کرد» در آخر می‌آمد: «به گوشه چشم به حزن اشارت کرد».

پس کرد به حزن با بشارت یعقوب ز فرهی اشارت
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۳)

- عشق بنده‌ای است خانه‌زاد: (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۹) در این نمونه نیز جایگاه فعل تغییر یافته است: عشق بنده‌ای خانه زاد است.

عربشاه در این بیت جایگاه فعل را حفظ کرده است:
عشق ار چه غلام خانه زاد است سلطان نسب و ملک نهاد است
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۸)



چنانکه در سبک‌شناسی می‌خوانیم «آوردن جمع‌های عربی به صیغه‌ی فارسی مانند: ملکان، عالمان و کاهنان و غیره و افزودن جمع فارسی بر جمع‌های عربی مانند ملوکان و عجایب‌ها و غیره، از مختصات سبک سامانی است» (بهار، ۲، ۱۳۸۹: ۵۹).

- صفت عجایب‌ها کنم که آنجاست شما فهم نکنید (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵). «عجایب» خود جمع مکسر از «عجیبه» است که سهروردی آن را با «ها» جمع بسته است.

در منظومه مونس العشاق «عجایب» بدون «ها» آمده است:

هرگز نرسد بدان غرایب افهام شما زیس عجایب
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۴. جمله

«کوچکترین واحد کلام که مفید معنی کامل باشد» یا به عبارت دیگر «مجموعه از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد» (انوری، احمدی‌گیوی، ۲، ۱۳۷۷: ۳۰۰).

در بخش پایانی مقاله به بررسی «جمله بین مونس العشاق منظوم و منشور» می‌پردازیم و برای به طول انجامیدن مقاله به چند نمونه اشاره می‌کنیم و سایر شواهد را در جدول درج می‌کنیم و در این بخش هم متوجه مشترکات و تفاوت‌های هر دو اثر می‌شویم. لازم به ذکر است در این بخش هر سه زیر شاخه بینامتنیت زنت (صریح، غیرصریح، ضمنی) مشهود است.

۱-۵. این گوهر را سه صفت بخشید (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۶۸). منظور از گوهر، عقل و هدف از سه صفت، حزن و حُسن و عشق است.

پس عقل نخست کرد نامش بخشید سه وصف مستدامش
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۷۹)

۲-۵. تنگ در آمده بودند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۰). منظور بسیار نزدیک شدند. (پورنامداریان، ۱۳۹۰: ۲۹۴) عربشاه یزدی می‌نویسد:

خیل ملک اندر آمده تنگ از اوج رواق هفت اورنگ
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۱)

۳-۵. ما با تو بودیم در خدمت حسن و خرقه از او داریم و پیر ما اوست (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۲). بخاطر محدودیت در وزن، عربشاه یزدی به طرز دیگری سروده است که معنی همان است:

او مرشد و مقتدای ما بود پیوسته گره گشای ما بود



(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۴)

۴-۵. اول سواد دیده را پیش کش کرد (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۳). مقصود یعقوب است که از دوری یوسف کور گشت.

اول ز دو دیده پیش کش کرد

وقتش به نثار نور خوش کرد

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۸۶)

۵-۵. در آسمان به محرک مشهورم و در زمین به مُسکن معروفم. اگرچه دیرینه‌ام هنوز جوانم و اگر چه بی‌برگم از خاندان بزرگم (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۵). بخش نخست جمله در نسخه «حسین مفید» به این صورت نوشته شده است: «در آسمان به خرد مشهورم و در زمین به انیس معروفم» (سهروردی، ۱۳۷۴: ۲۱). اما عربشاه یزدی از «محرک» و «مسکن» در نظم خود بهره جسته است:

نامم به محرکست مشهور	در خطه نه سپهر پر نور
خوانند مرا ولی مسکن	در عرصه این بسیط ساکن
نزد عربم به عشق معروف	در ملک عجم به مهر موصوف
نی برگ بزرگ خاندانم	دیرینه شدم ولی جوانم

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۶-۵. فصاحتی عظیم دارد اما گنگ است (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۷).

جاوید خرد نهاده نامش

گنگ است و فصاحتی تمامش

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۰)

۷-۵. دروغ گفتن و بهتان نهادن و هرزه‌گویی و کشتن و از راه بردن دوست دارد (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۷۷).

در منظومه این گونه می‌خوانیم:

سرگشته‌ی هرزه‌گوی کذاب	کوتاه‌نظر سفیه مرتاب
خونریز سیاه‌کار قاتل	غارت‌گر دیوچهر هایل

(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۲)



۵-۸. آن یکی روز و شب به کشتن و دریدن مشغول است و آن دیگری به دزدی کردن و خوردن و آشامیدن مشغول (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۰)

در نده تنده خوی قتال	غر نده جنگجوی صوال
پیوسته دو دیده بر شکارش	گرگی شب و روز دست یارش
یا راه بر آن ز راه بردن	همواره حریص شرب و خوردن

(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۷)

۵-۹. و اگر این چه گفتم دریابید، جان سلامت ببرید (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۱).
عرشاه بصورت ادبی می‌سراید:

در کشتی عافیت به پایاب	سالم ببرید جان ز گرداب
------------------------	------------------------

(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۹۸)

۵-۱۰. تا اکنون که نوبت یوسف در آمد نشان حسن پیش یوسف دادند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۲).

آوازه شاه ما بر آمد	چون نوبت یوسف اندر آمد
---------------------	------------------------

(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۰)

۵-۱۱. یعقوب پیش روی به حزن داد (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۴).

در دو بیت متوالی عرشاه چنین مفهوم را می‌رساند:

یعقوب حدیث حزن نشنید	زان رأی صواب سر بپیچید
گفتش که به راه پیش رو باش	رهبر سوی پادشاه نو باش

(عرشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

۵-۱۲. حزن چون عشق را دید در خدمت حسن به زانو در آمد، حالی روی برخاک نهاد، یعقوب با فرزندان موافقت حزن کردند و همه روی بر زمین نهادند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۴).

انده چو نظر فکند ناگاه	از سوی سریر بر شهنشاه
در پیش سریر او به اعزاز	زانو زده دید عشق را باز
چون سرو ز خرمی ببالید	چون سبزه به رخ زمین بمالید
چون حزن نهاد بر زمین رخ	در پیش سریر شاه فرخ



یعقوب و تبار بر وفاقش بردند سجد بی نفاقش
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۳)

۱۳-۵. هر چه موجودند از روحانی و جسمانی طالب کمال اند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۴).
عربشاه به صورت ایجاز سروده:

هستند همه کمال جویان اندر طلب وصال پویان
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۴)

۱۴-۵. بعضی را خراب کند و بعضی را عمارت کند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۵).

جایی که بود ز منظر آباد حالی بکند ز بیخ و بنیاد
و آنجا که بود اساس ویران معمور کند چو باغ رضوان
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۵)

۱۵-۵. از معرفت دو چیز متقابل تولد کند که آن را محبت و عداوت خوانند (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۶). در اندیشه‌ی سهروردی مهر و دشمنی از شناخت بوجود می‌آید و عربشاه نیز به تبعیت از سهروردی سروده است:

کز معرفت وجود اشیا پیوسته دو ضد شود مهیا
کان هست محبت و عداوت عشقست به نزد اهل وحدت
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۵)

۱۶-۵. اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر برآرد و خود را در درخت می‌پیچد و هم‌چنان می‌رود تا جمله‌ی درخت را فراگیرد و چنانش در شکنجه کشد که غم در میان رگ درخت نماند و هر غذا که به واسطه‌ی آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج می‌برد تا آنگاه که درخت خشک شود (سهروردی، ۳، ۱۳۵۵: ۲۸۷). سهروردی در تعریف درخت عشقه این وصف را آورده است. حال وصف درخت عشقه را در منظومه *مونس‌العشاق* می‌خوانیم:

پیچیده رود ز ساق اشجار تا بر سر شاخ همچوشه مار
گرد سر شاخه های شاداب گیرد خم و پیچ همچو لبلاب
اندر رگ شاخ نم کند خشک بیخ تر او به دم کند خشک
بر هر شجری که التقا یافت او نشو و نماز خود جدا یافت
چندان که به خود کشد غذاها از آب لطیف و از هواها



او جمله همی دهد به غارت
تا سوخته و سیه شود شاخ

می ریزد از آن بر او خسارت
چون مسعر قیرگون طباخ
(عربشاه یزدی، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

افزون بر موارد گفته شده نمونه و شواهد دیگری نیز وجود دارد که در جدول زیر می آوریم:

ردیف	جمله	صفحه مونس العشاق سهروردی *	صفحه مونس العشاق عربشاه	بیت
۱	از پای درآمد	۲۷۰	۸۱	۱۰۷۰
۲	ثابت قدمی بنماییم	۲۷۲	۸۴	۱۱۵۰
۳	دو منزل یکی منزل می کرد	۲۷۴	۸۷	۱۲۱۸
۴	قصه ی من دراز است	۲۷۵	۹۰	۱۲۸۸
۵	به سال دیرینه است اما سال ندیده است	۲۷۶	۹۰	۱۳۰۵
۶	دست در عنانش آویزد	۲۷۷	۹۲	۱۳۴۶
۷	تا وقتی دیگر به کار آید	۲۷۷	۹۳	۱۳۷۲
۸	گرد فضول نگردد	۲۷۹	۹۶	۱۴۳۴
۹	بساط در نوردد و دروازه به هم کند	۲۸۰	۹۶	۱۴۴۵
۱۰	آتش تیز می کند	۲۸۰	۹۶	۱۴۵۱
۱۱	آغاز سلام کند	۲۸۰	۹۷	۱۴۷۱
۱۲	ناگاه آوازه در ولایت ما افتاد	۲۸۱	۹۸	۱۴۹۸
۱۳	همه طالب حسن اند	۲۸۴	۱۰۴	۱۶۴۴
۱۴	عشق خاص تر از محبت است	۲۸۶	۱۰۵	۱۶۸۱
۱۵	محبت خاص تر از معرفت است	۲۸۶	۱۰۵	۱۶۸۲

۵. نتیجه گیری

با توجه به بررسی های واژگانی، جملات، ترکیبات و ساختار نحوی، تأثیر گسترده ی رساله مونس العشاق سهروردی را در منظومه مونس العشاق عربشاه یزدی می بینیم که عمادالدین عربشاه بصورت صریح و غیرصریح و ضمنی بر اساس بینامتنیت ژنت در منظومه ی خود از آن پیروی نموده است. عربشاه هر



چند خود عارف و دانشمند بود اما به خاطر حفظ امانت، از خود چندان ترکیبات نوینی نساخته و پیوسته از ترکیبات و واژگان سه‌روردی بهره برده است. از آنجا که قالب نظم می‌بایست با آرایه‌های ادبی و حفظ وزن و عروض توأم باشد به همین سبب در بعضی بخش‌ها متوجه وجه افتراق آن‌ها می‌شویم که زیر شاخه‌ای از بینامتنیت غیر صریح و ضمنی است. هرچند وجه اشتراک مونس‌العشاق منثور و منظوم برجسته‌تر و صریح‌تر از وجه افتراق آنهاست.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



منابع

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان. نشر قلم و اندیشه. تهران: ۱۳۹۲.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. (۱۳۵۵) **جاوید خرد**. ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، تهران: نشر دانشگاه مک گیل مونترال کانادا با همکاری دانشگاه تهران.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۸۲) **صد میدان**. به اهتمام قاسم انصاری، تهران: نشر طهوری.
- انوری، حسن؛ احمدی گیوی، حسن. (۱۳۷۷) **دستور زبان فارسی**، تهران: نشر فاطمی.
- _____ (۱۳۸۳) **دستور زبان فارسی**، تهران: نشر فاطمی.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۹۱) **توصیف ساختمان دستور زبان فارسی**. تهران: نشر امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۹) **سبک‌شناسی**، تهران: نشر امیرکبیر.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۹۲) **اشراق و عرفان**. تهران: نشر سخن.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۹۰) **عقل سرخ: شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی**. تهران: نشر سخن.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۰) **تاریخ عرفان و عرفان ایرانی**. تهران: نشر کومش.
- خانلری، پرویز. (۱۳۹۵) **دستور تاریخی زبان فارسی**. به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: نشر توس.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۹) **لغت نامه**. شماره ۱ حرف «س»، زیر نظر محمد معین، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۳) **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: نشر طهوری.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۵۵) **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**، به تصحیح سید حسین نصر، تهران: نشر انجمن فلسفه ایران.
- _____ (۱۳۷۴) **فی حقیقه العشاق یا مونس العشاق**، به کوشش حسین مفید، تهران: نشر مولی.
- شرتونی، رشید. (۱۳۹۱) **مبایذ العربیه**، ترجمه دکتر علی شیروانی، قم: نشر دارالفکر.
- شریعت، محمدجواد. (۱۳۵۰) **دستور زبان فارسی**. اصفهان: نشر مشعل اصفهان.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۰). **گنجینه سخن**، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۹) **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: نشر فردوس.



عربشاه یزدی، عمادالدین. (۱۳۷۰) **مونس العشاق**. به کوشش سیده محموده هاشمی، اسلام آباد: نشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

قاسمی، مسعود. (۱۳۶۶) «شرح مونس العشاق سهروردی». مجله معارف، دوره ۴، شماره ۱، صص ۱۴۹-۱۶۴.

معین، محمد. (۱۳۷۱) **فرهنگ فارسی**. متوسطه ج ۲، تهران: نشر امیرکبیر.

منصوری لاریجانی، اسماعیل. (۱۳۸۰) **پیدایش عشق**. تهران: نشر آیه.

نوبهار، مهرانگیز. (۱۳۷۲) **دستور کاربردی زبان فارسی**. تهران: نشر رهنما.

هاشمی، بی بی زهره. (۱۳۹۲) «مفهوم ناکجاآباد در دو ساله‌ی سهروردی براساس نظریه استعاره-شناختی». فصل‌نامه جستارهای زبانی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره ۴، شماره ۳ (۱۵)، صص ۲۳۷-۲۶۰.

Genette, Gerard. 1982. **Palimpsests**. La littérature au second degree. Paris: seuil.

Linguistic study of Mones-al-Oshshagh Suhrawardi and Arabshah Yazdi through Genet intertext

DR. Khodabakhsh Asadollahi¹
Mohammad Shahbazi²

Abstract

Shahab al-Din Suhrawardi (Sheikh Ishraq) is one of the greatest philosophers and mystics of the sixth century, whose epistles have had a profound effect on later writers and poets, so that Emad al-Din Arabshah Yazdi, one of the eighth century poets, was influenced by the treatise of Mones-al-Oshshag (Fi Haqiqat al-Eshq). Suhrawardi is a poem with the same title that has many similarities in words, combinations, sentences, syntactic structure and phonetics. Our aim here is to examine the linguistic and prose language of Mones-al-Oshshag based on the intertext of Genet, which deals with each of the above in separate sections, and we have given a few examples of each, and the rest of the examples in the table by specifying the pages in each. We have identified the two monas of love and the desired bit. Due to the existence of Gerard Genet intertextuality sub-branches in both Mones-al-Oshshag, we tried to study based on the theory of Genet. Our achievement in this research is proving the adherence of Arabshah Yazdi to Suhrawardi's innovative thinking and vocabulary, which can only be examined through the intertext of Genet. Despite the many similarities between these two works, there are some differences that we have mentioned in the text of the article.

Keywords: Mones-al-Oshshag Suhrawardi, Arabshah Yazdi Fi Haqiqat al-Eshq, Syntactic structure.

¹ . , Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Mohagheh Ardabili University. Ardebil, Iran.

² . Master student of Persian language and literature, Mohagheh Ardabili . Ardebil, Iran. University.kh.asadollahi@gmail.com



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی